



جین کازز

ترجمہ ی
عباس مخبر

وزن چیزها

فلسفہ و زندگی خوب

فهرست

| | |
|-----|--|
| ۹ | پیش‌گفتار مترجم |
| ۱۱ | مقدمه |
| ۱۹ | ۱. این دنیای فانی |
| ۳۱ | ۲. زندگی‌های عجیب |
| ۴۵ | ۳. عقل و شانس |
| ۶۹ | ۴. آیا خوش‌بختی تنها چیزی است که اهمیت دارد؟ |
| ۸۹ | ۵. ضرورت‌ها |
| ۱۱۵ | ۶. سردرگمی‌های تنوع |
| ۱۳۹ | ۷. انتخاب‌های دشوار |
| ۱۵۵ | ۸. در تلاش خوب بودن |
| ۱۷۹ | ۹. قلمرو دینی |
| ۲۰۳ | ۱۰. هدف‌گیری |
| ۲۱۹ | یادداشت‌ها |
| ۲۲۷ | کتابنامه |

پیش‌گفتار مترجم

این کتاب یکی از پنج کتابی بود که توسط آقای خشایار دیهیمی برای ترجمه پیشنهاد شد تا در قالب مجموعه‌ای بزرگ‌تر با عنوان «فلسفه و هنر زندگی» زیر نظر ایشان ترجمه و منتشر شود. اما ناشر اولیه و آقای دیهیمی موفق به ادامه‌ی همکاری نشدند و من تصمیم گرفتم انتشار این اثر را به نشر آگه بسپارم. هدف از این تذکر کوتاه حفظ حق آقای دیهیمی در انتخاب و پیشنهاد اثر بود. اما از آن‌جا که کتاب در چارچوب دو کار پیشین من یعنی پرسش‌های زندگی و معنای زندگی قرار داشت، از میان کتاب‌های پیشنهادی آن را برگزیدم. در واقع دغدغه‌ی کتاب همان معنای زندگی از دیدگاهی متفاوت با دیدگاه ایگلتون و به زبانی شاید ساده‌تر است. ترجیح می‌دهم قضاوت در مورد نگاه و کیفیت این دو اثر را به خوانندگانی که هر دو را خوانده‌اند یا می‌خوانند واگذار کنم و در این جا تنها

به یک نکته‌ی جالب و مشترک اشاره کنم که در پایان هر دو کتاب تکرار شده است. ایگلتون که دیدگاه اجتماعی‌تری از معنای زندگی را نمایندگی می‌کند در پایان کتاب معنای زندگی می‌گوید:

یکی از ویژگی‌های مدرنیته این است که به‌ندرت پرسش مهمی را برای همیشه فیصله می‌دهد... مدرنیته عصری است که در آن متوجه می‌شویم که قادر نیستیم حتا در مورد حیاتی‌ترین و بنیادی‌ترین قضایا به توافق برسیم. بی‌تردید مجادلات ما درباره‌ی معنای زندگی، حاصل خیز و بارور خواهد بود. اما در جهانی که در آن در چنبره‌ی خطراتی عظیم زندگی می‌کنیم، شکست در دست‌یافتن به معناهای مشترک به یک اندازه هشداردهنده و نیروبخش است.

کازز نیز که کار خود را با دیدگاهی لیبرال‌تر به انجام رسانده است در صفحات پایانی اثر حاضر می‌گوید:

در قسمت معنای زندگی از سری فیلم‌های مانتی پیتون، صحنه‌ای هست که جلسه‌ی هیأت رئیسه را نشان می‌دهد و یک مدیر می‌گوید مطالعه‌ی معنای زندگی را به اتمام رسانده است. پاسخ چیست؟ «کلاه بیش‌تر.» چه فکر خنده‌داری است که پرسش معنای زندگی پاسخی کامل و نهایی داشته باشد. اگر این مدیر پاسخ خود را در ده جلد کتاب قطور هم می‌نوشت، باز هم این صحنه خنده‌دار می‌بود. حتا اگر این شخصیت با چهره‌ای مصمم پاسخ می‌داد، خوشبختی یا هرچیز محتمل دیگری، صحنه‌ی مزبور هم‌چنان خنده‌دار باقی می‌ماند. به‌نظر نمی‌رسد که هیچ نوشته یا کتاب یا مجموعه کتابی، حاوی حقیقت کامل و دقیق مربوط به معنای زندگی، یا بهترین نوع زندگی باشد.

ترجمه‌ی هر دوی این کتاب‌ها در کنار کتاب پرسش‌های زندگی که با قدری فاصله، مضمونی مشابه با این دو دارد برای من لذت‌بخش بوده‌اند. امید که خوانندگان هم از خواندن آن‌ها لذت ببرند.

عباس مخبر
بهمن ماه ۱۳۹۱

مقدمه

ما هر روز زندگی مان را بررسی نمی‌کنیم. بعضی از شادترین لحظات مان هنگامی اتفاق می‌افتد که به هیچ وجه در حال وهوای بررسی چیزی نیستیم. به فرزندان نگاه می‌کنید، از قله‌ی یک کوه به اطراف نظر می‌دوزید، به اتومبیل نوتان نگاه می‌کنید، و یا از چیزی بیش‌ترین لذت را می‌برید و با خود فکر می‌کنید: بیش از این هیچ چیز نمی‌خواهم. یا اصلاً به چیزی فکر نمی‌کنید و فقط لذت می‌برید.

تأمل به دلایل متعدد آغاز می‌شود. در زادروزهای مهم به این فکر فرومی‌رویم که آیا در جهت درست حرکت می‌کنیم. مواجهه با یک بیماری جدی غالباً زمان تأمل درباره‌ی این مطلب است که چه چیز واقعاً اهمیت دارد و چه چیز بی‌اهمیت است. در پایان زندگی ممکن است از خود بپرسید آیا این زندگی

همان چیزی بوده است که می‌خواستاید.

گاهی اوقات این دیگران هستند که ما را وادار به اندیشیدن می‌کنند. پس از مطالعه‌ی آداب و رسوم فرهنگی دیگر ممکن است از خود بپرسیم آیا زندگی ما چیزی کم دارد یا راه‌ورسم آن‌ها نادرست است. زندگی یک دوست دچار چرخشی عجیب می‌شود و ما شروع به فکرکردن درباره‌ی اولویت‌ها و دوستان خود می‌کنیم. همه‌ی این شرایط ما را به سمت فلسفه می‌رانند: به سمت پرسش‌های مربوط به ارزش، این‌که چه چیز بهتر است یا بدتر، و راه زندگی‌مان کدام است. اخلاق‌گرایان از دوران باستان به این پرسش‌ها پرداخته‌اند، هرچند در بعضی دوره‌ها مستقیم‌تر از دوره‌های دیگر. از دیدگاه افلاتون و ارسطو و همه‌ی پژوهندگان پس از آن‌ها در دوران باستان، پرسش مربوط به این‌که چگونه باید زندگی کنیم، درواقع پرسشی درباره‌ی «والا‌ترین نیکی»، یا آن چیز غایی است که باید هدف گرفته شود. قرن نوزدهم دوره‌ی دیگری از تأکید مستقیم و فشرده بر پرسش‌های مربوط به زندگی به‌طور کلی بود. برای آن نوعی از زندگی که نیچه ستایش می‌کند، «خوب» واژه‌ی بیش‌ازحد ملایمی است — او خوانندگان خود را ترغیب می‌کند که «با خطر زندگی کنند». او می‌نویسد:

«شهرهای خود را در شیب‌های آتشفشان وزو^۱ بنا کنید». اصالت وجودیان قرن بیستم نیز، با ذائقه‌ای تازه، دل‌مشغول پرسش چگونه زندگی کردن بودند. به عقیده‌ی آن‌ها یک زندگی صرفاً خوب شاید امکان‌پذیر نباشد، اما می‌توانیم با پذیرش شرافت‌مندانه‌تر شرایط انسانی زندگی کنیم.

فلاسفه‌ی امروز هنوز هم به بنیادی‌ترین پرسش‌های مربوط به این‌که چگونه باید زندگی کنیم می‌پردازند. آیا خوشبختی تنها چیزی است که اهمیت دارد؟ رابرت نوزیک می‌گوید نه، و در این راه برهانی را پیش می‌کشد که الگوی برهان‌آوری درباره‌ی این قبیل مسائل بزرگ است (اگر درباره‌ی امکان طرح مباحث عقلانی درمورد ارزش‌ها شک دارید بلافاصله به فصل ۴ مراجعه کنید). در دل خوب زندگی کردن چه چیز دیگری را می‌توانید بگذارید؟ دو دیدگاه معاصر که باید جدی گرفته شوند، دیدگاه‌های پیتر سینگر و مارتا نوسبام است. سینگر در کتاب چگونه باید زندگی کنیم؟ این بحث را مطرح می‌کند که خوب زندگی کردن به معنای زندگی کردن با تأکید بر فراسوی خویش است. مارتا

۱. کوه آتشفشانی در جنوب ایتالیا.

نوسبام که عمیقاً تحت تأثیر دیدگاه‌های ارسطویی است در کتاب زنان و توسعه‌ی بشر، بر تحقق ظرفیت‌های بنیادین انسان تأکید می‌ورزد.

به‌رغم علاقه‌ی تاریخی و فلسفی معاصر به زندگی خوب، امروزه مردم هنگامی که می‌خواهند درباره‌ی مسائل زندگی فکر کنند، به قفسه‌ی کتاب‌های مربوط به دین یا روان‌شناسی و یا کتاب‌های راهنمای عملی مراجعه می‌کنند. این امر تا اندازه‌ای ناشی از کوتاهی خود فلاسفه است. به‌ندرت می‌توان کتاب فلسفه‌ای پیدا کرد که برای لذت‌بردن طراحی شده باشد. سه صاحب‌نظری که پیش‌تر نام بردم نویسندگان خوبی هستند، اما از میان آن‌ها تنها سینگر است که در نوشته‌های خود، عامه‌ی مردم را مخاطب قرار می‌دهد.

مشکل واگذارکردن مسائل زندگی به روان‌شناسان و صاحب‌نظران دینی این است که آن‌ها پرسش‌های فلاسفه را مطرح نمی‌کنند. آیا زندگی خوب کاملاً به دین وابسته است؟ کتاب‌هایی که در قفسه‌های کتاب‌های دینی می‌توان دید بر یک فرض مشخص استوارند، بدون آن‌که بدیل‌های آن را جدی بگیرند. اغلب کتاب‌های روان‌شناسی بر پاسخی این‌جهانی استوارند، بدون آن‌که پاسخ دین را جدی بگیرند. آیا به جای راه‌های درست متعدد برای مردمان متفاوت، واقعاً یک راه درست وجود دارد؟ این پرسشی است که کتاب‌های اندرزنامه یا چگونه در فلان کار موفق شویم مطرح نمی‌کنند. شاید خواندن کتاب‌هایی از این دست الهام‌بخش باشند، اما برهان‌های دوسویه‌ای نیز وجود دارند. برای کسانی که می‌خواهند کاملاً با کله‌ی خودشان فکرکنند و ببینند چه چیز برای زندگی خوب است، چه چیز «گل زندگی» است و چه چیز اهمیتی ندارد، یک رویکرد فلسفی می‌تواند راهگشا باشد.

مسائلی که ارزش صرف وقت را دارند آن‌هایی هستند که عملاً در زندگی مردم حضور دارند. برای مواجهه با گستره‌ی کاملی از مسائل، باید با شمار زیادی از زندگی‌های مختلف آشنا شویم. باید با لئو تولستوی، ویکتور فرانکل (یکی از جان‌به‌دربردگان اردوگاه مرگ)، قدیسان صحرائشین قرن چهارم، والدین تنهامانده، کوه‌نوردان، انسان‌دوستان، کارکنان فروشگاه وال مارت، لنس آرمسترانگ دوچرخه‌سوار^۱، یک برده‌ی نجات‌یافته و بسیاری دیگر آشنا شویم.

۱. قهرمان دوچرخه‌سواری آمریکایی (متولد ۱۹۷۱) که از ابتلا به سرطان پروستات جان به‌در برد و هفت سال متوالی قهرمان دوچرخه‌سواری تور دو فرانس شد.

مطالعه‌ی این زندگی‌ها راهی برای آزمایش معقول بودن نظریه‌های انتزاعی نیز هست. شما می‌توانید بگویید تنها چیزی که اهمیت دارد خوشبختی، یا اخلاق، یا هر آن چیز دیگری است، اما فقط در پرتو داده‌هایی از زندگی‌های مشخص است که می‌توان فهمید این دعاوی معقول‌اند یا نامعقول. گاهی اوقات پیدا کردن یک مورد کامل در دنیای واقعی، به‌منظور آزمودن آن، کاری دشوار است و لذا بعضی آدم‌ها که باید با آن‌ها به‌گفت‌وگو نشست صرفاً در آثار ادبی، فیلم‌ها و تخیل زندگی می‌کنند. ما باید با نئو در ماتریکس^۱، با باتلر در بازمانده‌ی روز^۲، و بسیاری شخصیت‌های جذاب دیگر گفت‌وگو کنیم.

من در دوره‌ای از بی‌قراری در زندگی شخصی خودم، یعنی پس از تولد فرزندان‌ام، به فکر مسائل اساسی مطرح‌شده در این کتاب افتادم. بچه‌دار شدن نوعی تغییر کانون توجه را طلب می‌کرد. نوعی حس ارزش‌غایی که اغلب مردم با پدرومادرسدن پیدا می‌کنند، ارزیابی‌های پیشین ارزش را زیرسؤال می‌برد. شما می‌خواسته‌اید رد و نشانی از خود برجای گذارید، شخصاً موفقیتی کسب کنید، یا از استعداد خود بیش‌ترین بهره را ببرید. شاید این چیزها هنوز هم مهم باشند و در ساعات بی‌خوابی و به‌ستوه‌آمدن از بچه‌داری کنترل‌تان را از دست بدهید. شاید هم این‌طور نباشد. حتا هنگامی که بچه‌ها بزرگ‌تر می‌شوند، زندگی هرگز دقیقاً همانی که بود نیست، و شروع به فکرکردن در این‌باره می‌کنید که اولویت‌های‌تان چه بودند، چه هستند، و چه باید باشند.

به‌عنوان یک والد‌هی جدید، کانون توجه من از مسائل شغلی به‌سمت خانواده و از کل دنیا به‌سمت دنیای خودم چرخید. من و شوهرم پیش از آن‌که مادر و پدر شویم از اعضای فعال تشکیلات عفو بین‌الملل سازمان حقوق بشر بودیم. رابطه‌ی ما در فضایی شکل گرفت که توجه‌مان را به دوردست‌های فراسوی خودمان می‌کشاند. در یک گردهم‌آیی به‌یادماندنی، اندک‌زمانی پس از نسل‌کشی رواندا در سال ۱۹۹۴، یک سخن‌گوی توتسی درباره‌ی خاطرات‌اش از این قتل‌عام سخن گفت. در گردهم‌آیی دیگری با مردی دیدار کردیم که هشت سال در آستانه‌ی مرگ به‌سربرده و سرانجام تبرئه و آزاد شده بود. پس از آن‌که فرزندان‌مان به دنیا آمدند، کارت عضویت‌مان را حفظ کردیم، اما شرکت در گردهم‌آیی‌ها بسیار دشوار بود. آیا اولویت‌های ما بهتر شده بود یا بدتر؟

1. Matrix 2. The Remains of the Day

چرخش توجه از کار به خانواده، و از کل دنیا به دنیای من، ماشهی تأملاتی تازه را می‌چکاند. حس آسیب‌پذیری که همه‌ی والدین آن را تجربه می‌کنند نیز همین کار را می‌کند. پیش از آن‌که فرزندان وارد صحنه شوند، دوچرخه‌سواری در جاده‌های شلوغ، رفتن به اتاق جراحی روی صندلی چرخ‌دار، یا مصرف لابستر خام جملگی در چارچوبی تقدیرگرایانه قابل پذیرش‌اند. اما آیا در برخورد با فرزندان‌تان یا پدرومادر فرزندان نیز می‌توان همین روحیه‌ی تقدیرگرایی را حفظ کرد؟ چنین چیزی به‌هیچ‌وجه امکان‌پذیر نیست. آیا چیزهایی که بیش‌ترین اهمیت را دارند، به‌گونه‌ای ترسناک در مقابل بخت بد و خوب آسیب‌پذیرند - و یا می‌توان به نتیجه‌ای دیگر رسید؟ پدر و مادر بودن، شما را وادار به فکر کردن درباره‌ی این موضوع می‌کند، حال آن‌که قبلاً این موضوع بسیار دور و انتزاعی به‌نظر می‌رسید.

صرف‌نظر از این‌که کدام شرایط فردی در وهله‌ی اول ما را به فکر کردن وادار می‌کند، بررسی وضعیت خاص ما به تأملاتی درباره‌ی خوب و بد، ممکن و ناممکن، و اولویت بالا و پایین در زندگی منجر می‌شود. این کتاب، در پرتو آن‌چه در این‌باره گفته شده، آن‌چه می‌توانست گفته شود، و آن‌چه در برابر شاهد و برهان به بهترین وجه پاسخ می‌دهد، همه‌ی این مسائل را بررسی می‌کند.

من کار خود را با یک پرسش کاملاً روشن آغاز می‌کنم - این‌که همه‌چیز روزی به پایان می‌رسد، چه تفاوتی در وضعیت ما ایجاد می‌کند؟ تقریباً همه در زندگی خود لحظه‌ای را تجربه می‌کنند که به‌نظر می‌رسد گذرابودن با بی‌معنابودن مترادف است. پسر نه‌ساله‌ی من گاهی اوقات دوست دارد با بیان این جمله که «همه‌ی ما به هر حال می‌میریم، پس چه فایده‌ای دارد؟» مرا شگفت‌زده کند. فکر می‌کنم این سؤال را از سریال کمیک کالوین و هابز^۱ گرفته باشد که بسیار دوست دارد، اما این اندیشه‌ای است که می‌تواند به‌طور جدی دردسرافزین باشد. لئو تولستوی در نیمه‌راه زندگی، به‌رغم موفقیت‌های رشک‌انگیزش، به اندیشه‌هایی درباره‌ی گذرابودن روی آورد که کل زندگی او را از هم گسیخت و متحول کرد. او ناگزیر شد به خدایی جاودانی ایمان آورد^۲ و نتیجه برسد که زندگی‌اش ارزش دارد. آیا گذرابودن مسئله‌ای جدی است؟ آیا دین تنها راه‌حل است؟ این یکی از پایه‌ای‌ترین پرسش‌هایی است که این

1. Calvin and Hobbes

کتاب سعی می‌کند به آن پاسخ گوید. من این موضوع را در فصل اول مطرح می‌کنم و در پایان کتاب نیز به آن بازمی‌گردم.

برای آن‌که زندگی خوبی داشته باشیم چه چیز را باید هدف بگیریم؟ این سؤال بزرگی است که حتا کوشش برای پاسخ‌گویی به آن گستاخانه به‌نظر می‌رسد. برای آن‌که راهی به جلو بگشاییم، ناگزیریم به این مسئله بیندیشیم که آیا زندگی سرشار از این و یا آن چیز همواره خوب خواهد بود؟ سؤال این است که من کی هستم که داور می‌کنم؟ در فصل دوم درباره‌ی کل مسئله‌ی قضاوت‌کردن بحث خواهیم کرد و بعضی زندگی‌های بسیار عجیب را شرح خواهیم داد. این شواهد احتمالاً شما را متقاعد می‌کند که هیچ زندگی‌ای واقعاً به‌اندازه‌ی یک زندگی دیگر خوب نیست. هدف‌های بهتر و بدتری وجود دارند که می‌توانیم آن‌ها را انتخاب کنیم. اما این هدف‌ها کدام‌اند؟ به‌منظور بررسی امکانات موجود در این زمینه به تاریخ فلسفه مراجعه خواهیم کرد، و در فصل‌های ۳ و ۴، نخست آرای فلاسفه‌ی باستان و سپس نظرات فایده‌گرایان قرن نوزدهم را مطرح خواهیم کرد.

فرآیند ساختن در فصل ۵ آغاز می‌شود. ما سعی داریم چه چیز را بسازیم؟ وقتی همه‌ی حرف‌ها زده و همه‌ی کارها انجام شد، فکر نمی‌کنم چیزی به نام «زندگی خوب»، یا شیوه‌ی منحصربه‌فردی از زندگی وجود داشته باشد که بهتر از هر نوع دیگری از زندگی باشد. زندگی خواه آکنده از تأملات فلسفی باشد یا تقوای دینی، یا نوشیدنی و خاویار، هیچ شیوه‌ی خاصی از زندگی نمی‌تواند ادعا کند که منحصراً خوب است. باوجوداین، بعضی زندگی‌ها بهتر از بعضی دیگرند. در مجموع گاهی اوقات می‌توان یک زندگی را خوب یا بد نامید. آن‌چه ما در پی ارائه‌ی آن هستیم یک تبیین است: چه چیز باعث می‌شود بعضی زندگی‌ها خوب و بعضی دیگر چندان خوب نباشند؟ بدون مشخص‌کردن سبک خاصی از زندگی به‌عنوان «زندگی خوب»، می‌توانیم ویژگی‌هایی را برشماریم که در زندگی‌های خوب مشترک‌اند. قابل درک است که می‌توانیم از یک ویژگی منحصربه‌فرد نیز سخن بگوییم، اما وقتی به تنوع گسترده‌ی زندگی‌های واقعی نگاه می‌کنیم، می‌توان نتیجه گرفت که ویژگی‌های این‌چنینی متعددی وجود دارند. در فصل ۵ چندوچون این ویژگی‌ها را بررسی می‌کنم. آیا فهرستی از ضرورت‌ها وجود دارد که برای هر نوع زندگی مناسب باشد؟ در فصل ۶ به این پرسش می‌پردازم، و آن را در بستر بحثی عاطفی درباره‌ی چشم‌اندازهای زندگی